

مقام‌روشنفکری-۱۳

روشنفکری، نه روشنفکران

محسن خیمه‌دوز khaimehdooz@gmail.com

مقام روشنفکری، مقام روشنفکران نیست زیرا روشنفکری به معنای روشنفکران نیست. روشنفکری مقام برآمده emerged از سه حوزه معرفت، هنر و سیاست است که حاصل آن یا ناواری در هر سه حوزه است (ابداع تفکر، ابتکار هنری و نهادهاسازی مدنی) یا کاربردی کردن نقد در هر سه حوزه یا در بهترین حالت آن تلفیقی از برخی از این حالات است. واضح است که چون جمع کامل این حالات در فرد یا افرادی از جامعه تقریباً غیرممکن است بنابراین صحبت از روشنفکران نیز منتفی است. روشنفکری یک فرآیند جمعی، جاری و تاریخی است؛ فرآیندی که از افراد تشکیل شده ولی به فرد و افراد وابسته نیست. بنابراین روشنفکری همواره عصاره‌ای است از ناواری فکری متفکران، خلاقیت هنری هنرمندان و مدنیت‌گرایی سیاستمداران پیشین و فعلی و نه فعالیت ایدئولوژیک یا تئولوژیک یک فرد یا یک حزب یا یک سازمان سیاسی یا مذهبی یا حتی فرهنگی. اگر در جامعه ایران اولا روشنفکری را یا نادیده می‌گیرند یا در بهترین حالت آن را با روشنفکران اشتباه می‌گیرند و یکسان می‌پندارند و ثانیاً روشنفکران را نیز با فعالان سیاسی و فرهنگی یکی می‌گیرند و تا صحبت از روشنفکری می‌شود سراغ روشنفکران می‌روند و تا صحبت از روشنفکران می‌شود بلافاصله و به صورت کلیشه‌ای و فکرناشده از میرزا ملکم‌خان و حزب توده و چپگرایان مذهبی و غیرمذهبی و برخی از شاعران و رمان‌نویسان کافه‌نشین و زنجومر‌سرا صحبت به میان می‌آورند، ناشی از بی‌دقتی در شناخت تعریف روشنفکری، نادیده گرفتن هویت معرفتی روشنفکری به مثابه یک فرآیند جمعی و جاری و تاریخی و تسلیم شدن به تحلیل‌های کلیشه‌ای رایج در ایران است. روشنفکری، روشنفکران نیست چون روشنفکری از جنس معرفت، از جنس هنر و از جنس سیاست است. معرفت به معنای فلسفه نیست بلکه به معنای ناواری فکری است، یعنی از جنس همان کاری که این‌سبیا در مورد منطق ارسطو کرد؛ آن را نقد کرد و با اسبپشناسی آن، راه تازه‌ای را برای ظهور فرمی نوین در تفکر منطقی ابداع کرد. هنر هم از جنس اثر هنری نیست بلکه به معنای خلق روش‌های نوین هنری است؛ روشی که بنیانگذار نوعی دیگر دین جهان و پیرامون است، یعنی از جنس همان کاری که سهراب شهیدنالت در دنیای فیلم و سینما انجام داد. در همان ایامی که سینمای تجاری و عامه‌پسند (که نباید آن را بد و منتقد دانست) کل فضای سینمای ایران را فرا گرفته بود سبک نورالیستی ایرانی شهیدنالت به مثابه سبکی مبتکرانه و در عین حال زیبا در سینمای ایران ابداع شد یعنی همان سبکی که باعث شد عباس کیارستمی و آثار او (و همین طور فیلم‌هایی مثل دربارہ الی...) به وجود آیند. سیاست هم به معنای قدرت سیاسی نیست. یکسان‌انگاری سیاست با قدرت سیاسی همواره در تفکر ایدئولوژیک (و تفکرات تئولوژیک) معاصر است در حالی که معنای سیاست به مراتب فراتر از قدرت سیاسی و بازی‌های سیاسی و فعالیت‌های سیاسی است. سیاست در معنای واقعی و گسترده آن یعنی مدنیت؛ همان مدنیتی که یکی از اجزای آن قدرت سیاسی است. مساله سیاست به معنای مدنی آن دیگر نه تغییر قدرت سیاسی بلکه ساخت نهادهای اجتماعی با احیای تفکر ناهمند در حوزه فعالیت سیاسی است، به طوری که در سیاست مدنی دیگر این تغییر قدرت سیاسی نیست که نهادهای مدنی را تغییر می‌دهد بلکه این نهادهای مدنی و اجتماعی است که تکلیف قدرت سیاسی را هم روشن خواهد کرد؛ و این همان سیاستی است که در هیچ کدام از احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های کلاسیک و شناخته‌شده سیاسی ایران که به طور کلیشه‌ای آنها را روشنفکران می‌نامند، دیده نمی‌شود بلکه این نوع روش‌های مدنی سیاسی را باید در جای دیگری دید و سراغ گرفت، یعنی در رفتار افرادی چون ثمنین باغچهبان که اشاف مدنیت را در نه مبارزه با قدرت سیاسی بلکه در شرایط زندگی افراد مجالنه‌شده از زمان یعنی ناشنوایان و ناسختخنگویان زمان خودش ابداع و ایجاد کرد؛ فعالیتی کلاً روشنفکرانه که هم از جنس مبارزه و فعالیت سیاسی بود- چراکه به خاطر فعالیتش به زندان افتاد- هم از جنس فعالیت فکری بود که منجر به اختراع چندین دستسازه و وسیله آموزشی برای افراد این دسته از افراد جامعه بود؛ و هم از جنس نهادهاسازی مدنی که منجر به ایجاد نهادی شد که تا به امروز حامی ناشنوایان و ناسختخوگان بوده. همین روش‌های روشنفکرانه را می‌توان در موارد دیگری هم دید که معمولاً در تفکرات کلیشه‌ای از روشنفکران یادی از آنها نمی‌شود، از جمله در فعالیت‌های فکری، فرهنگی و ادبی محمدعلی فروغی که تصحیح او از کلیات سعدی و سایر متون ادبی، فراموش‌شده، ترجمه او از گفتار در روش دکارت و ابداع نثری استاندارد در نگارش و ترجمه متون فلسفی به یادگار مانده است؛ در فعالیت‌های فرهنگی، کارآفرین همایون صنعتی‌زاده (موسس اولین نهاد انتشاراتی استاندارد ایران یعنی انتشارات فرانکلین، سازمان کتاب‌های جیبی، شرکت سهامی افست به عنوان بزرگ‌ترین نهاد چاپ در خاورمیانه، احداث بزرگ‌ترین کارخانه کاغذسازی ایران و…؛ در فعالیت‌های پژوهشی و هنری فریدون رهنما؛ در فعالیت روشنفکرانه افراد گمنامی که با جدیت و تلاش و ا‌زجان‌گذشتگی موسس اولین نهاد مدنی ایرانی شدند یعنی ایجاد اولین بانک ایرانی، بانک ملی ایران که در حد فاصل دو رژیم سلطه‌ت قاجار و پهلوی بنیانگذاری شد؛ در فعالیت‌های حقوقی- مدنی دکتر مصدق که بخش اول طرح دومرحله‌ای ملی شدن صنعت نفت را انجام داد و نهادهی‌ن کرد (بخش اول آن یعنی انتقال مالکیت بر سر آرمدهای نفت از قدرت خارجی به قدرت سیاسی داخل است که مصدق موفق به انجام آن شد و بخش دوم طرح شامل انتقال درآمد نفت از قدرت سیاسی به مردم و نهادهای مدنی آنهاست که نزدیک به ۶۰ سال معطل مانده است) و بالاخره در فعالیت‌های بنیانگذاران کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. اینها همان نیروهای هستند که جریان تاریخی چندوجهی و چندپنجه‌ی روشنفکری را تشکیل می‌دهند؛ جریانی که نباید آنها را با آخرین اجتماعی یکسان گرفت زیرا اقدامات خیرین اجتماعی (مثلاً خیرین مدرسه‌ساز) قاف بعد روشنفکری است چراکه آنها اقدامات مثبت خود را با استفاده از امکانات سیاسی انجام می‌دهند؛ ولی در جریان مدنی و نهادهمند روشنفکری، عنصر «نقد و نقادی» وجود دارد به همین دلیل اقدامات آنها در عین حال که با استفاده از امکانات قدرت‌های سیاسی زمان‌شان و در دل آنها انجام می‌شود ولی برآیند آنها در جهت تغییر و اصلاح قدرت‌های سیاسی و ساختارهای سیاسی است نه در جهت تغییر نیت.

– سوال نخست این است: اگر با شما موافق باشیم که جهان کنونی ما «جهانی رسانه‌ای شده» و به تبع آن انسان دوره حاضر نیز «انسانی رسانه‌ای»

است و از سوی دیگر، رسانه‌های جمعی نیز عموماً و علی‌الاصول با انگاره‌سازی‌های خود، مخاطب را واقعاً به سوی حقیقت رهنمون نمی‌شوند، پس تکلیف «حقیقت» چه می‌شود؟ آیا باید بپذیریم که حقیقتی وجود ندارد و کلیه و تفسیرهای گوناگون و بی‌شماری یکی می‌گیرند و تا صحبت از روشنفکری می‌شود هر چه هست جعل و تولید حقیقت است؟ به راستی در این جهان رسانه‌ای شده حقیقت کجاست و آن را کجا باید جست؟ قبل از هر سخنی مایلیم به عنوان یک تذکار اشاره کنم که مهم‌ترین نکته اصلی مطروحه در مقاله مذکور این‌بود که میان تکنولوژی رسانه‌های جمعی و محتوای پیام همبستگی بنیادینی وجود دارد. رسانه‌های جمعی به شکل‌گیری منطق‌های خاصی بر اساس شیوه ادراک، تفسیر و استدلال کمک می‌کنند. رسانه‌های جمعی مدرن با نوع خاصی از وجودشناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مشخصاً با غلاتیبت متافیزیکی و هر آنچه منطق یا غلاتیبت مدرن است سازگار دارند. رسانه‌های جمعی مدرن از اساس نمی‌توانند امکان مواجهه آدمی با خویشتن اصیل خویش یا مواجهه و رویارویی با خود هستی را برای آدمی امکان‌پذیر سازند. این رسانه‌ها در بهترین و خوشبینانه‌ترین حالتش فقط می‌توانند انتقال‌دهنده آگاهی‌ها و اطلاعات باشند لیکن هرگز نمی‌توانند خودآگاهی و بصیرت‌های بنیادین غیرمفهومی از جهان و خویشتن را منتقل کنند. بر همین اساس است که معنقدم رسانه‌های مدرن، آگاهانه یا – بیشتر نا-آگاهانه، منابع اصیل معناسازی را از میان برده، سبب رشد و گسترش بی‌معنایی در سراسر جهان شده‌اند. لیکن به نظر می‌رسد شما به وجه دیگر آن مقاله، یعنی اشاره به رابطه رسانه‌های جمعی با قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و استفاده این قدرت‌ها از رسانه‌های جمعی در جهت خلق یا جرح و تعدیل واقعیت‌ها و به تعبیری «تولید حقیقت» و لذا به زیر سوال رفتن وجه «انکشافی حقیقت» توجه بیشتری مبذول داشته‌اید. در صورتی که وجه نخست بحث شاید بیش از وجه دوم آن حائز اهمیت باشد. به هر تقدیر، رسانه‌های جمعی در اختیار قدرت‌های سیاسی و اقتصادی است. این قدرت‌ها می‌کوشند به واسطه قدرت رسانه‌های جمعی، جهان و حقایق را برای ما شکل دهند. آنها خواهان تولید حقیقت‌اند جهان ما نیز جهان رسانه‌ای است، یعنی ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حقایق آن را قدرت‌ها شکل داده‌اند. این معنا را نباید «صرفاً» بر اساس «نظریه توطئه» بلکه باید با توجه به سرشت هم‌نویتیکی و ساختار رسانه‌های جمعی نیز فهم کرد. یعنی نمی‌خواهیم بگوئیم صاحبان و مدیریت رسانه‌ها آگاهانه و عامدانه از رسانه‌ها در جهت منافع سیاسی و اقتصادی خویش بهره نمی‌جویند، اما همه سخن درباره رسانه‌ها را در این بهرپرداری و بهره‌جویی نمی‌توان خلاصه کرد. لیکن، خوشبختانه، این آگاهی به قدرت رسانه‌ها در خلق یا جرح و تعدیل یا حتی تولید حقایق و واقعیات در میان انسان‌های دوره معاصر کم و بیش شکل گرفته‌است. این روزها این پرسش بنیادین، آگاهانه یا ناآگاهانه، برای توده‌های وسیعی از انسان‌ها شکل گرفته‌است: آیا آنچه رسانه‌های جمعی عرضه می‌کنند حقیقت است یا جعل حقیقت؟ حتی برای بسیاری، آگاهانه یا ناآگاهانه، این پرسش مطرح است: آیا اساساً حقیقتی مستقل از رسانه‌ها و مستقل از اراده قدرت‌ها وجود دارد؟ آیا در یک چنین جهان رسانه‌ای شده‌ای برای ما که زندگی‌مان با این رسانه‌ها پیوندهایی عمیق و اجتناب‌ناپذیر یافته است، اساساً امکان نیل به واقعیات و حقایق وجود دارد؟ در اینجا یادآوری یک نکته را بسیار اساسی می‌دانم و آن اینکه «حقیقت»، امری (استعلاّی، متعالّی) (Transcendental) است. مراد از «هر استعلاّی» این‌هاست که امری انکارناپذیر است؛ درحالی‌که ما همواره در چنبره آن قرار داشته، هیچ‌کدام نمی‌توانیم از افق و سیطره آن خارج شویم یا آن را در پوچه و حالت تعلیق قرار داده، نادیده بگیریم. به تعبیر ساده‌تر، «وجود حقیقت» امری انکارناپذیر و تردیدناپذیر است و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت یا انکار کرد. حتی «انکار حقیقت» جز با نام حقیقت و در پرتو حقیقت نمی‌تواند صورت پذیرد. یعنی همان زمان که می‌گوییم «حقیقتی وجود ندارد»، آن را به منزله یک «حقیقت» بیان می‌کنیم. انکار وجود حقیقت، یعنی امکان امری مطلق و نامشروط، امری خودمتناقض و متناقض بالذات است، یعنی امری است که خودش، خودش را انکار می‌کند (درست مثل پارادوکس دروغگو: «همه دروغ می‌گویند». این گزاره خودش، خودش را نقض می‌کند)، همین‌جا خطرناک‌ترن کُتم این سخن که «وجود حقیقت و وجود مرحله‌ای مطلق و نامشروط، امری استعلاّی است»، هیچ ربطی به ذات‌گرایی (سانسپالیسم) ارسطویی (یعنی اعتقاد که هر پدیداری یک ذات ثابت و لایتغیر دارد)، دعوت به نظام‌های معرفت‌شناختی دکارتیستی (یعنی اعتقاد بابر که حقیقت نزد من است) و دومیسم معرفت‌شناختی (یعنی این تلقی که تنها یک درک درست از واقعیت وجود دارد) با دفاع از عینیت‌گرایی پوزیتیویستی (اعتقاد به وجود معرفت عینی و مستقل از تعلقات سبزه)، جزمیت‌اندیشی و نظام‌های اقتدارگرای توتالیتر و مفاهیمی از این دست ندارد. سخن در این است که وقتی متفکری چون نیچه از «اراده معطوف به قدرت» سخن می‌گوید این مفهوم اساساً زمانی قابل تصور است که مفهوم «اراده معطوف به حقیقت» معنا و قابل تصور باشد؛ یا وقتی متفکرانی چون واتیمو، به

اندیشه

گفت‌وگو با دکتر بیژن عبدالکریمی – بخش اول

رسانه‌های جمعی و تولید حقیقت

مسعود پیوسته



چندی پیش، مورخ ۸۹/۲/۲۲، گزارش کوتاهی از مقاله و سخنرانی ارائه شده دکتر بیژن عبدالکریمی در همایش «فلسفه رسانه» که توسط پژوهشگاه علوم انسانی بر گزار شده بود، در روزنامه شرق منتشر شد با عنوان «رسانه‌های مدرن، بسط نیهیلیسم و مرگ حقیقت» که خواننده با خواندن آن، احساس سرد بی‌اعتمادی‌اش به رسانه‌های جمعی و ناامیدی‌اش به نیل به حقیقت به واسطه این رسانه‌ها صدچندان می‌شود. به مناسبت همین یادداشت، با ایشان به گفت‌وگو نشستیم تا شاید با توضیحاتی بیشتر، مخاطب فاصله خود تا حقیقت را بهتر در یابد.

تبع نیچه، از «افسانه‌سازی جهان» سخن می‌گویند، نباید فراموش کنیم که مفهوم «افسانه» صرفاً در قیاس با پدیده‌های «واقعیت یا حقیقت» معنا دارد، و اگر بودریار یا دیگر جامعه‌شناسان و متفکران از hyper-reality (فراواقعیت یا واقعیت مجعول) یا Virtual Reality (واقعیت مجازی) سخن می‌گویند، این مفاهیم صرفاً با وجود ناستی مطلق و نامشروط، به منزله ساحت واقعیت یعنی نفسه، نفس الامر یا حقیقت، و در قیاس با این ساحت است که معنا می‌یابند. – آقای دکتر! صرف این باور که حقیقت محض و مطلق در عالم ثبوت و در ساحت نفس‌الامر وجود دارد، به چه کار ما می‌آید و چه دردی از ما را درمان می‌کند؟ مساله این است که ما در عالم اثبات و در حوزه حیات سیاسی و اجتماعی چگونه به حقیقت دست پیدا کنیم؟ خودآگاهی یا عدم آگاهی به وجود ذات حقیقت، منجر به ظهور دو گونه عالم و دو گونه انسان می‌شود. انسانی که به وجود حقیقت اعتقاد و باور ندارد اسیر نیهیلیسم و بی‌معنایی جهان، و به تبع آن اسیر نیهیلیسم و بی‌معنایی سرشت وجود انسان و زندگی است. چنین انسانی به سهولت اسیر یاس و ناامیدی و اسارت و بندگی در دستان قدرت‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی می‌شود. اما انسانی که به وجود ذات حقیقت ایمان دارد، به منبع لازمی برای معنابخشی به جهان و زیست خود دسترسی دارد، که انسان نیهیلیست فاقد آن است. انسان مومن به وجود حقیقت و ذات حقیقت، کاملاً قدرت قاطع حقیقت را درمی‌یابد و به خوبی آگاه و خودآگاه است که همه قدرت‌های پوشالی سیاسی و اجتماعی، در درصد تحقق اراده‌های معطوف به قدرت خویشند، در برابر حقیقت از هیچ‌گونه اقتدار و مرجعیتی بر خوردار نیستند. یک چنین حقیقتی که برای حقیقت، رویتن تست شده، به سهولت به دست نمی‌دهد.

– با طرح این بحث، سوالی که مطرح می‌شود این است که اساساً اعتقاد به وجود یک چنین حقیقت وجودشناختی (اوتولوژیک)ای چه نتایجی در بحث از رسانه‌های جمعی دارد؟ نتیجه درک حقیقت به منزله یک امر استعلاّی (متعالی) در بحث از رسانه‌های جمعی این است: درست است که این رسانه‌ها بسیار کارها می‌توانند بکنند لیکن فراموش نکنیم که آنها همه کاری نمی‌توانند بکنند. حقایق و واقعیت‌ها خود را آشکار می‌کنند و رسانه‌ها همواره نمی‌توانند به نادیده گرفتن و پنهان‌سازی آنها بپردازند. تلاش به منظور جعل و تولید حقایق و واقعیت‌ها همواره با ناسازگاری‌های بنیادین از یک‌سو با پدیدارها و فرآیند واقعیت‌ها و از سوی دیگر با خودشان مواجه‌اند. آن کس که راست نمی‌گوید هم با واقعیت‌ها در ستیز است و هم گزارش‌هایش از واقعیت از نوعی عدم انسجام و ناسازگاری درونی در رنج بوده، اجزای گزارش‌هایش با یکدیگر در تعارض‌اند.

– اما در یک چنین جهان رسانه‌ای شده‌ای، ما واقعیت و حقیقت را کجا باید جست‌وجو کنیم؟ مخاطب (شنونده و بیننده) باید به کدام رسانه پناه برد تا احساس کند که به «حقیقت یا واقعیت» نزدیک شده است؟ من مخاطب ایرانی جوابی حقیقت که در معرض بمباران انواع رسانه‌های داخلی و خارجی قرار دارد، به کدامین رسانه می‌توانم بیاورم؟ نیل به حقیقت و واقعیت اعتماد کُتم؟ این پرسش در روزگار ما بسیار جدی است. جهان ما

سال پنجم ■ شماره ۱۰۴۳ شت

دین علیه خشونت-۲

بازاندیشی چند مفهوم

دکتر عبدالله غلام‌رضا کاظمی

واژه رحمان اسم مبالغه و دلالت بر کثرت لطف و بخشندگی دارد و رحمان صفتی است که دلالت بر دوام و بقای مهربانی دارد. بخشنده به معنای وجودی است که بسیار عطاکننده ودهنده است و مهربان به مثابه کسی است که مهربانی او همیشگی و دائمی است. صفت بخشندگی خلودند شامل همه موجودات و انسان‌ها اعم از مومن و کافر می‌شود، و چنان که در سوره اعراف آیه ۵۶ می‌فرماید: «و رحمت من همه را دربر می‌گیرد» او وجود مهربان و نازنینی است که رزق و روزی بندگانش را عطا کرده و نعمت خود را قطع نمی‌کند حتی اگر بندگانش طاعت او را فراموش کنند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: پس خدای رحمان معنایش خدای کثیرالرحمه، و معنای رحیم خدای دائم‌الرحم است، و به همین جهت مناسب با کلمه رحمت این است که دلالت کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسان‌ها از مومنان و کافر می‌شود، و به همین معنا در بسیاری از موارد در قرآن استعمال شده، از آن جمله فرموده: «الرحمن علی‌العرش استوی»، (مصدر) رحمت علامه خدا عرش است که همپین بر همه موجودات است) و نیز فرموده: «قل من کان فی الضلاله فلیمد له الرحمن مداه»، بگو آن کس که در ضلالت است باید خدا او را در ضلالتش مدد برساند) و از این قبیل موارد دیگر، و نیز به همین جهت مناسب‌تر آن است که کلمه رحیم بر نعمت دائمی، و رحمت ثابت و باقی او دلالت کند. رحمتی که تنها به مومنان افاضه می‌کند، در عالمی افاضه می‌کند که فناناپذیر است و آن عالم آخرت است. همچنان که خدای تعالی فرمود: «و کان بالمؤمنین رَحیم»» (خلودند همواره به خصوص به مومنان رحیم بوده است)، و نیز فرموده: «له بهم رتوف رحیم»، (به درستی که او به ایشان رتوف و رحیم است)، و آیاتی دیگر و به همین جهت بعضی گفته‌اند: رحمان عام است و شامل مومن و کافر می‌شود و رحیم خاص مومنان است. رتوف: آرام‌دیده، از رحمت خدا مایوس نشود. زیرا خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان.» (الزمر، آیه ۵۳) **ب: صفات تند و شدید** همان‌گونه که اشاره شد، در قرآن مجید درصد صفات دال بر خشم پروردگار بسیار اندک است و علاوه بر این در مقایسه با صفات مهر و لطف تکرارشان نیز ناچیز است. به طوری که واژگانی که حاکی از مجازات خطاکاران است ۱۴ بار، منتقم سه بار و شدیدالغلب تنها یک نوبت در قرآن تکرار شده‌اند. این بر خوردهای تند و شدید نیز حاصل عصیان و لغزش مجرمان و گناهکاران است. «پس شیوا از این فرعون و پشیتیان‌شان آیات ما را تکرار کردند. پس خدا آنان را به تغییر گناهان‌شان بازخواست کرد و عقوبت خدا شدید است.» (ال عمران، آیه ۱۱)

پیامبر اسلام (ص)

حضرت محمد (ص) که در خاندان شریفی با به عرصه وجود نهاد در سراسر عمر با صفا و پاک زیست و همواره برای رستگاری مردم و گسترش عشق و دوستی تلاش کرد. توصیه به خوش رفتاری با مردم، مهر و محبت با خانواده و کودکان و عدم آزار همسایه از اصلی‌ترین مفارشات او به همگان بود. جمله می‌فرمود: «هی مهربانی و ملامتت به صورتی مجسم شود، آنچنان زیسایت که خلودند مخلوقی زیباتر از آن را نیافریده است. در حدیثی از امام حسین(ع) به نقل از پدر بزرگوارش چنین آمده است که: پیامبر(ص) در برخورد با دیگران همیشه مهربان، خوش‌رو و خندان بود و هرگز بی‌رحم، پرخاشگر و اهل تندی نبود. هیچ کس از او مایوس نمی‌شد و هر کس به در خانه او می‌فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد، به او عطا کن و هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد تا سخنش پایان گیرد»^۱

پیامبر از نگاه قرآن: قرآن در توصیف پیامبر این آیه ۱۰۷ سوره انبیاء به این نکته اشاره دارد که: ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. پس لطف و مرحمت او عالمگیر است و اختصاص به مسلمانان ندارد. همچنین عدم تندخویی و خشونت از او اساسی و توفیق پیامبر در هدایت و جذب مردم بود. «اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.» (ال عمران، آیه ۱۵۹) پیامبر اسلام از آغاز بعثت خود همواره با مشکلات و بر خوردهای ناشیاسته مواجه بود. گروهی از رادبوانه‌ها خندانند گاهی او را با سنگ می‌زدند یا از اسلام زایل به سر و سر و روی او می‌ریختند، اما وی هرگز مقابله به‌مشل نکرد و با لبی خندان و رویی گشاده با مردم روبرو می‌شد. به همین جهت خداوند متعال رسول گرامی‌اش را در قرآن تحسین کرده و می‌فرماید: یقیناً تو دارای اخلاق عظیم و نیکو هستی. (فلق، آیه ۴)

شیوه دعوت: هدایت انسان‌ها اصلی‌ترین مسوولیت پیامبران است و آنان این مسوولیت بزرگ و مقدس را برای رستگاری مردم می‌پذیرفتند. آنان نگهبان قوانین الهی بودند و مردم را در راستای عشق و محبت با شیوه‌های پسندیده دعوت می‌کرد. در واقعیت آن است که حصول به اهداف مقدس مردم را از انبوه مشکلات و نواقص پیچیده جدا می‌کرد و صفا برتر از ان بودند که به ابزار اوصاف تمسک جویند. پیامبر گرامی اسلام نیز همانند پیامبران پیشین، به دور از فتارهای خشن، در تلاش ملامطقت مردم، باره به حاکمیت خود و بیان شیوا و مستدل از جمله عوامل موفقیت و گسترش اسلام بود. او را ارسال نامه برای پادشاهان ایران و روم، دو قدرت بزرگ عصر خود، آنان را دعوت به پذیرش توحید کرد. پیامبر اسلام در عین آنکه راه سعادت را به مردم نشان می‌داد، همواره نگران لغزش‌های مردم بود. «ای پیامبر، ما را فرستادیم تا شاهد و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده باشی، و مردم را به فرمان خدا به سوی او بخوانی، و چراغی تابناک باشی» (الاحزاب، آیات ۴۵ و ۴۶) و سراسر مضمون آیه این، پیامبر نسبت به سرنوشتر مردم می‌تفاوت نبود و در عین آنکه ناکت می‌تبار و راه‌صواب ارشادن می‌داد، خطرات و لغزشگاه‌ها را نیز مشخص می‌ساخت. او به فرمان خداوند همچون چراغی تابناک قرار فرار زندگی‌اسان‌ها نورافشانی می‌کرد.

بی‌نوشته‌است:

۱- ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۱، ص ۳۰

۲- کتاب‌های کلینی، ج ۲، ص ۱۲۰

۳- معانی‌الخبار، شیخ صدوق، ص ۸۳